

# پژوهش دینی

Pazhouhesh Dini

No. 40, Spring & Summer 2020

شماره ۴۰، بهار و تابستان ۱۳۹۹  
صص ۱۴۹-۱۷۶ (مقاله پژوهشی)

## معناشناسی ساختاری واژه «ضرب» در قرآن کریم

فتحیه فتاحی‌زاده<sup>۱</sup>، ناهید حسین نتاج<sup>۲</sup>، فریده امینی<sup>۳</sup>

(تاریخ دریافت مقاله: ۹۹/۴/۷ - تاریخ پذیرش مقاله: ۹۹/۵/۷)

### چکیده

واژه ضرب از جمله واژه‌های پیچیده در زبان عربی است که بدعزم برخی از قدیمی‌ترین لغوبان متقدم برای جمیع اعمال به کار می‌رود. از این رو فهم دقیق مفاهیم ضرب در قرآن و دستیابی به لایه‌های معنایی آن نیازمند انجام مطالعه‌ای روشمند است. معناشناسی ساختاری یکی از روش‌های مطالعات قرآنی است که به استخراج معنای نهفته در متن با در نظر گرفتن شبکه‌ای از روابط مفهومی می‌پردازد. پژوهش حاضر بر مبنای روابط همنشین و جانشین و با رویکرد ساخت‌گرا در صدد کشف مؤلفه‌های معنایی «ضرب» است. تلاش شده است با تحلیل معنایی واژگانی که در یک حوزه معنایی با ضرب قرار دارند و در دو محور همنشینی و جانشینی، جایگاه معنایی ضرب در قرآن تبیین شود. مؤلفه‌های معنایی «ضرب» که از طریق روابط همنشین به آن دست یافته شد عبارتند از: اتصال، پیوستن، بستن، ترک کردن، روی گرداندن، بهم پیچیدن، آشکار شدن، احاطه کردن و نیز فعلی همراه با بروز و ظهور خارجی، قدرت، سنگینی و ایجاد اثر و تغییر. همچنین مؤلفه‌های معنایی رفتن، بریدن، ترک کردن، روی گرداندن، احاطه، پوشاندن، بهم فشردن و درهم پیچیدن از طریق محور جانشینی «ضرب» قابل دستیابی هستند.

کلید واژه‌ها: قرآن، ضرب، معناشناسی ساختاری، روابط همنشین و جانشین، مؤلفه معنایی

۱. استاد، گروه علوم قرآن و حدیث، دانشکده الهیات، دانشگاه الزهراء(س)، تهران، ایران،

f\_fattahizadeh@alzahra.ac.ir

۲. کارشناسی ارشد علوم قرآن و حدیث، دانشکده الهیات، دانشگاه الزهراء(س)، تهران، ایران (نویسنده مستول)، nahidnataj@yahoo.com

۳. پژوهشگر پسادکترا علوم قرآن و حدیث، دانشکده الهیات، دانشگاه الزهراء(س)، تهران، ایران، famini@alzahra.ac.ir

## ۱. مقدمه

بی تردید مهم‌ترین چالش در مواجهه با قرآن به حوزه فهم و تفسیر آن مرتبط است و این مهم بدون رمز گشودن از واژگان قرآنی محقق نمی‌شود. با وجود تأثیف دهها قاموس و فرهنگ لغت در سده‌های نخستین اسلامی و بعد از آن، نیز بررسی واژگان و مفاهیم قرآنی توسط مفسران، معنا و مفهوم برخی واژه‌ها و آیات همچنان به روشنی معلوم نیستند و بحث‌های فراوان پیرامون آنها در طول قرن‌ها گواه بر مجھول بودن یا دست کم مورد اختلاف بودن معنایشان نزد لغویان و مفسران است. از نکات مهمی که باید به آن توجه داشت این است که هر واژه در متن، در ارتباط با سایر واژه‌ها معنایی خاص می‌گیرد و استفاده از فرهنگ‌های لغت به تنها‌یی و به صورت جدا از ساختار جمله روشی ناقص است و منجر به فهم معنای کامل نمی‌شود. یکی از شیوه‌های یافتن معنای درست واژه، بررسی همنشینی‌ها و جانشینی‌ها درون ساختار زبانی است. این روش بر نظریه ساختگرایی استوار است (سوسور، ۴۷-۷). روابط و تفاوت‌هایی که میان عناصر زبان وجود دارد به دو حوزه متمایز تقسیم می‌شوند که هریک پدیدآورنده دسته معینی از ارزش‌های است (سوسور، ۱۷۷-۱۷۸). این دو دسته به دو گونه فعالیت ذهنی ما مربوط است که برای حیات زبان ضروری به شمار می‌رود، یک: رابطه همنشینی که میان الفاظی است که در زنجیره کلامی در کنار یکدیگر قرار گرفته‌اند (بی‌پرویش، ۳۰). از آنجا که برای ساختن یک عبارت، رابطه همنشینی؛ یعنی چگونگی قرار گرفتن تکوازها در کنار یکدیگر بر روی زنجیره گفتار، باید مطابق روش‌ها و قوانین خاصی که قواعد نحوی زبان نام دارند، صورت بگیرد تا آن عبارت دارای معنی و مفهوم روشنی باشد، رابطه همنشینی را «رابطه نحوی» نیز می‌گویند (باقری، ۴۳). رابطه همنشینی بین دو واژه علاوه بر رابطه نحوی - مکملی می‌تواند به صورت روابط معنایی اشتدادی و تقابلی در جمله ظهر کند. دوم: رابطه جانشینی، که رابطه‌ای از نوع انتخاب و جایگزینی میان هریک از الفاظ یک زنجیره کلامی با الفاظی است که می‌توانند جایگزین آن شوند (بی‌پرویش، ۳۱).

«ضرب» از جمله واژه‌های پیچیده و با معانی متعدد در زبان عربی است. در معنای ضرب در بعضی آیات قرآن اختلاف نظر بین مفسران در طول قرن‌ها وجود داشته است. پژوهش حاضر تلاشی است برای رسیدن به درکی فراتر از معانی لغوی واژه ضرب. بدین منظور مفهوم «ضرب» در قرآن با رویکرد معناشناسی ساختاری و بر مبنای روابط همنشینی و جانشینی بررسی و تلاش شده با بازخوانی واژگانی که رابطه همنشینی و جانشینی با «ضرب» دارند مؤلفه‌های معنایی ضرب در نظام معنایی قرآن مورد شناسایی قرار گیرد. منظور از مؤلفه‌های معنایی یا شرایط لازم و کافی ویژگی‌هایی هستند که مفهوم واژه‌ها را تشکیل می‌دهند و وجوده اشتراک و افتراق مفاهیم را نشان می‌دهند. در رویکرد ساختگرا، در گام اول به بررسی معانی لغوی «ضرب» و نیز ریشه‌شناسی این واژه بطور مختصر پرداخته می‌شود. سپس با بررسی آیاتی که ریشه «ضرب» در آنها بکار رفته است، به همنشینی‌های این مفهوم با دیگر واژگان در قرآن کریم دست خواهیم یافت. با دستیابی به واژگان همنشین بخشی از ابعاد و مؤلفه‌های معنایی «ضرب» در قرآن کشف می‌شود. در گام بعد با بررسی همنشین‌های همنشین‌های «ضرب»، جانشین‌های احتمالی «ضرب» بررسی می‌شود و در نهایت با بازخوانی همنشین‌ها و جانشین‌های «ضرب»، مؤلفه‌های معنایی این مفهوم در نظام معنایی قرآن کریم مورد بررسی قرار می‌گیرد. لازم به ذکر است تاکنون با رویکرد معناشناسی ساختاری به واژه «ضرب» پرداخته نشده است.

## ۲. بررسی لغوی واژه ضرب

ریشه «ضرب» ۵۸ مرتبه در قرآن بکار رفته است و تمامی موارد کاربرد ضرب در قرآن به صورت فعلی و سه بار به صورت مصدری می‌باشد. از بین ۵۵ مرتبه کاربرد فعلی ضرب، ۱۲ مرتبه فعل مضارع، ۱۵ مرتبه امر / نهی، ۶ مرتبه فعل مجھول و ۲۲ مرتبه بصورت ماضی بکار رفته است و در همه کاربردها افعال ثالثی مجرد بکار رفته است.

ضرب در فرهنگ‌های لغت عربی معانی گسترده و متعددی دارد. فراهیدی در العین

می‌گوید واژه ضرب به جمیع اعمال اطلاق می‌شود. از جمله اصلی‌ترین معانی ضرب در کتب فرهنگ لغت عبارت است از تماس / زدن چیزی بر چیز دیگر یا مخلوط کردن، (فراهیدی، ۷/۳۰؛ زمخشری، ۱/۳۷۳). «ضَرْبُ الْمَثَل» از سنخ «ضرب الدرّاهم» با معنای سکه زدن، یعنی یاد کردن اثر چیزی که در غیر آن چیز ظاهر شود (raghib، ۵۰۵/۱). «ضَرْبُ فِي الْأَرْضِ» یعنی رفتن و گشتن در زمین. «الظَّيرُ الضَّوارِبِ» یعنی پوندگانی که در طلب روزی راه را می‌شکافند (ابن منظور، ۵۴۵/۱). الضارب به معنی شناگر نیز از همین معنا گرفته شده است (فراهیدی، ۷/۳۰). نیز «ضرب عن» یعنی منع کردن و روی برگرداندن (ابن منظور، ۵۴۷/۱). مشتقات ضرب معانی متعدد دیگری نیز دارد از جمله: پخت نان، وادی پردرخت، مالیات، نوع، خشک کردن، برپاداشتن. ریشه‌شناسی واژه ضرب پژوهشی است که در مقاله‌ای مجزا به آن پرداخته شده است. ریشه‌شناسی واژگان زبان عربی یعنی یافتن ریشه واژه در طیفی از زبان‌های همانواده با زبان عربی. زبان عربی جزو خانواده بزرگ زبان‌های سامی است و این خانواده زبانی خود جزوی از شاخه‌های زبان آفروآسیایی محسوب می‌شود. پژوهش صورت گرفته نشان می‌دهد معنای «ضرب» در آفروآسیایی و خانواده زبان‌های سامی عبارتند از سه دسته معنایی: «متصل کردن / مخلوط کردن / بهم پیچیدن / بستن»<sup>۱</sup>، «سوختن»<sup>۲</sup> و «بریدن / جدا کردن»<sup>۳</sup> (اورل، ۱۰۱؛ جاسترو، ۱۱۰۹/۲؛ بلک، ۳۳۴).

### ۳. بررسی همنشین‌های واژه ضرب

«مثل» و پس از آن «أرض» پرسامدترین همنشین‌های واژه «ضرب» می‌باشند. دیگر همنشین‌های «ضرب» از بسامد تکرار یک یا دو مرتبه برخوردارند. در این بخش با مطالعه همنشین‌ها و جانشین‌های احتمالی «ضرب»، به تحلیل معنایی این واژه در بافت قرآن پرداخته و تلاش می‌شود تا مؤلفه‌های معنایی «ضرب» شناسایی و تبیین شود.

1. tie, join, press together, bind, wrap  
2. Burn  
3. Cut, separate

### ۱-۳. مَثَلٌ پرسامدترین همنشین ریشه ضرب

ریشه‌ی «مثل» ۱۶۹ مرتبه در قرآن بکار رفته است. کاربرد آن در همنشینی با ماده ضرب ۲۹ مرتبه و بصورت رابطه مکملی مفعولی است؛ «ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا». مثل قولی است درباره چیزی که شبیه است به قولی درباره چیزی دیگر، تا یکی آن دیگری را بیان و مجسم کند (راغب، ۱۹۶/۴). صورت فعلی «مثل» به معنایی به زمین چسبیدن، شبیه بودن، نمایاندن و نیز صورت اسمی آن به معنای توصیف، تمثیل و روایت می‌باشد (مشکور، ۸۲۵/۲). مفسران برای «ضرب مثل» سه دسته معنایی آورده‌اند: توصیف کردن / واضح کردن، پدید آوردن / وضع کردن، بیان کردن (ابن‌جوزی، ۸۲/۳؛ فخر رازی، ۸۹/۱۹). در «ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا» خداوند مثال را الصاق به مساله‌ای می‌کند که در حال توضیح آن است. واژه زدن بسیاری اوقات در کاربردهای روزمره فارسی نیز به معنی زدن معروف نیست. مثلاً وقتی گفته می‌شود اعلامیه را به دیوار بزن، منظور این است که آن را به دیوار بچسبان. بنابراین یکی از مؤلفه‌های معنایی اصلی ضرب که بیشترین کاربرد را نیز در قرآن در قالب «ضرب مثل» دارد، اتصال و پیوستن است. نکته قابل توجه آنکه «ضرب» از افعال ظاهری و حسی است به این معنا که در زمان وقوع، نمود خارجی آن قابل روئیت است (سامرائی، ۶/۲)؛ در اکثر موارد همنشینی ضرب با مثل، مثال بر یک شیء معین که وجود خارجی دارد، زده شده است. بنابراین می‌توان گفت یکی از مؤلفه‌های معنایی ضرب، خاصه در مقام فعل، بروز و ظهر خارجی است. در ادامه برای یافتن جانشین ضرب در «ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا» به بررسی همنشین‌های مثل / أمثال پرداخته می‌شود. از میان همنشین‌های واژه‌های همنشین ضرب تنها واژه‌ای می‌تواند جانشین ضرب باشد که از تشابه معنایی و ساختاری با ضرب برخوردار باشد. «أَتِي» به معنای آمدن و «جَعَلَ» به معنای قرار دادن / ساختن دو بار به همراه مثل آمده‌اند اما از ویژگی‌های لازم برای جانشینی ضرب در اینجا برخوردار نیستند.<sup>۱</sup> تنها مفهومی که از ویژگی‌های لازم برای جانشینی ضرب در ضرب مثل برخوردار

۱. در «وَلَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ» (الفرقان، ۳۳) و «وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الْذِينَ» (البقرة، ۲۱۴) «أَتِي» به همراه مثل آمده است؛ →

است مفهوم «صرف» است که در ادامه بررسی می‌شود.

لازم به ذکر است در میان کاربردهای ضرب در قرآن، در یک آیه «ضرب» با «حق و باطل» همنشین شده است؛ «يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلِ» (الرعد، ۱۷). از آنجا که مفسران قائلند که در این آیه واژه «مثل» در تقدیر قرار دارد و محدود است (ابن عاشور، ۱۶۸/۱۲؛ طباطبائی، ۳۳۷/۱۱)، این آیه نیز در کنار آیاتی که همنشینی ضرب و مثل مطرح است، مورد بررسی قرار گرفته و بیانگر آن است که خداوند مثل‌های فراوانی برای حق و باطل بیان کرده است.

### \* همنشینی صرف و مثل

«صرف» از افعال همنشین مثل است که میان آنها رابطه مکملی مفعولی برقرار است. مشتقات «صرف» ۳۰ مرتبه در قرآن و در باب تفعیل؛ «صرف»، دو مرتبه با «مثل» در الكهف، ۵۴ و الإسراء، ۸۹ بکار رفته است؛ «وَلَقَدْ صَرَفْنَا... مِنْ كُلِّ مَثَلٍ»، مشابه ساختار «وَلَقَدْ ضَرَبَنَا... مِنْ كُلِّ مَثَلٍ» (الروم، ۵؛ الزمر، ۲۷). صرف در لغت برگرداندن از حالتی به حالت دیگر، یا تبدیل کردن چیزی به غیر از خودش است (راغب، ۴۸۲/۱). معنای آیات فوق این است که در این قرآن برای مردم هر مثل را از وضعی به وضعی گرداندیم و هر بار در قالبی مخصوص بیان داشتیم شاید پند گیرند (قرشی، ۱۲۴/۴). بعضی تفاسیر «صرفنا» را در این آیات مستقیماً «ضربنا» معنی کرده‌اند (مقاتل بن سلیمان، ۵۴۹/۲). نیز گفته‌اند «تصریف امثال» به معنای دوباره آوردن و با بیان‌های مختلف ایراد کردن است، و مثل به معنای توصیف مقصود است به چیزی که آن را مجسم کند و ذهن شنونده را به آن نزدیک گرداند (طباطبائی، ۲۰۲/۱۳). بنابراین معانی صرف عبارتند از: برگرداندن، دوباره آوردن، حرکت دایره‌ای، تبدیل کردن.

---

→ در البقرة: ۲۱۴؛ اولاً رابطه مکملی فاعلی وجود دارد و نیز مقصود این است که شبه و مانند حال پیشینیان برای شما نیامده است. «جعل» نیز دوباره به عنوان همنشین کلمه‌ی «مثل» و در ساختاری مشابه با آیات «ضرب مثل» بکار رفته است؛ «فَجَعَلْنَاهُمْ سَلَفًا وَمَثَلًا» (الزخرف، ۵۶) و «وَجَعَلْنَاهُ مَثَلًا» (الزخرف، ۵۹). ضرب و «جعل / أتى» مؤلفه معنایی مشترک دارند ولی رابطه مکملی بین «جعل / أتى + ضمیر مفعولی» با مثل، متفاوت از رابطه مکملی ضرب و مثل است در نتیجه نمی‌توانند جانشین ضرب در اینجا باشند.

از لحاظ ریشه‌شناختی معنای صرف در زبان‌های سامی از جمله در سریانی، مقید کردن، در آرامی بهم پیوستن و مخلوط کردن است (جاسترو، ۱۳۰۳/۲؛ برون، ۵۶۱). از معنای ریشه‌شناختی «ضرب» تماس، درهم پیچیدن، احاطه و بستن است. معنای تکرار و دوباره آوردنی که در «صَرَفْنَا» برای مثال آوردن آمده است، مشابهت معنایی قابل توجهی با ضرب به معنای درهم پیچیدن/گردیدن دارد. بررسی آراء مفسران و لغویان برای «صَرَفْ» بهمراه نتایج ریشه‌شناختی نشان می‌دهد هنگامی که منظور آیه، آوردن پر تعداد و پرتکرار أمثال و در قالب‌های گوناگون باشد، «صَرَفْ» می‌تواند جانشین ضرب باشد. به عبارت دیگر گویا در «صَرَفْنَا... مِنْ كُلِّ مَكَلَّ» وعده داده می‌شود که أمثال پرتکرار در قرآن موجود است و در «ضَرَبَ اللَّهُ مَكَلَّاً» مثال‌ها در اختیار قرار داده می‌شود.

### ۲-۳. ارض دومین همنشین پرسامد ریشه ضرب

واژه ارض و مشتقاش ۴۶۱ مرتبه در قرآن بکار رفته که از این تعداد ۵ مرتبه همنشین ضرب شده است؛ «ضَرَبَا فِي الْأَرْضِ». مفسران در معنای «راه پیمودن / سیر کردن» برای ضرب در این تعبیر متفق القول هستند. بعضی «ضَرَب فِي الْأَرْضِ» را استعاره تشییهی در نظر می‌گیرند و می‌گویند همچون شناگر که باید آب را بشکافد و راه برای عبور باز کند، شخص راه رونده در زمین، شن و ریگزار بیابان را می‌شکافد و جلو می‌رود (دره، ۲۸۴/۲)، زیرا در آن زمان هنگام راه رفتن در بیابان عربستان، سنگفرش و زمین هموار نبود و رونده می‌باشد برای راه رفتن مسیر ریگزار را می‌شکافت و در زمین حرکت می‌کرد؛ گویی زمین شن زار زیر پای رونده درهم پیچیده می‌شود و مسیر شخص پیموده می‌شود. از لحاظ گونه معنایی «ضَرَب فِي الْأَرْضِ» همچون «طَيِ الْأَرْضِ» است. طَي به معنای پیچیدن و خم کردن است (اورل، ۵۱۱). در طَي کردن، این درهم پیچاندن است که حرکت کردن را تولید کرده، به گونه‌ای غریب‌تر در «ضَرَب فِي الْأَرْضِ» مشابه همین اتفاق افتاده و از معنای درهم پیچیدن، انتقال معنایی اتفاق افتاده و معنای حرکت کردن ساخته شده است.

آن دسته از همنشین‌های فعلی ارض که از نظر سیاق و معنا هم خوانی داشته باشند، برای بدست آوردن جانشین ضرب در «ضرب فی‌الأَرْض» مورد بررسی قرار گرفت. از این بین تنها مفهومی که از ویژگی‌های لازم برای جانشینی ضرب در اینجا برخوردار است، ریشه «سیر» می‌باشد.<sup>۱</sup>

### \* همنشینی سیر و الأرض\*

ریشه «سیر» از بین ۲۷ مرتبه کاربرد در قرآن، ۱۳ مرتبه همنشین «فِي الْأَرْض» شده است؛ «سِيرُوا فِي الْأَرْض». «سیر» در لغت یعنی رفتن (ابن‌منظور، ۳۸۹/۴؛ قرشی، ۳/۳۶۱). در فرهنگ آفروآسیایی اول، سیر به معنای رفتن در زبان‌های سامی، و به معنای رفتن، بازگشتن و رسیدن در چند شاخه از زبان‌های چادی آمده است (اول، ۴۶۵). این ریشه در همه جا در قرآن به همراه ریشه «نظر» به معنای دیدن به منظور ادراک کردن و عبرت گرفتن آمده است بجز در الحج، ۴۶، که در اینجا هم بعد از «سیر فِي الْأَرْض» به قلب‌هایی که با آن تعقل شود اشاره شده است و از نظر معنا مشابه بقیه آیاتی است که در آنها سیر برای عبرت گرفتن و تعقل توصیه شده است. به عبارت دیگر می‌توان گفت امر به سیر در زمین با هدف سیر آفاقی و رسیدن به سیر انسانی صورت گرفته است. سیر مطلق رفتن است چه کوتاه باشد چه بلند اما در خصوص «ضرب فی‌الأَرْض» منظور سفرهای طولانی است و بر سفرهای کوتاه «ضرب فی‌الارض» اطلاق نمی‌شود (زمخشری، ۱/۴۳۰؛

۱. دیگر همنشین‌های ارض عبارتند از «بِلْج» داخل شدن در تنگناها، «بَحْث» جستجو کردن، «بَيْتَهُون» سرگردان شدن و «ثَخَنَ» غلیظ شدن. همچنین «سعی فِي الْأَرْض» در همه جا به همراه واژه فساد آمده و معنای تلاش برای فساد در زمین اراده شده است. به همین ترتیب ریشه‌های «سَاحَ» جریان یافتن و «إِنْتَشَرَ» پراکنده شدن، یکبار همنشین «فِي الْأَرْض» شده‌اند و با توجه به تقاضت در معنا برای جانشینی ضرب در اینجا مناسب نیستند. «مشی» به معنای رفتن/راه رفتن و انتقالی است که با اراده انجام می‌شود (راغب، ۱/۷۶۹). ریشه «مشی» در الإسراء: ۳۷ و لقمان: ۱۸ با «فِي الْأَرْض» آمده؛ «لَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا»، و در آیات مذکور راه رفتن با سرمستی نهی شده است. در اینجا منظور نهی از رفتار توانم با تکبر است (طباطبائی، ۱۳/۹۶) بنابراین بر طبق سیاق مشی نمی‌تواند جانشین ضرب در «ضرب فِي الْأَرْض» باشد.

فخر رازی، ۴۰۰/۹) و نیز غالباً با نیت بازگشت همراه است و شخص قصد اقامت دائمی در موطن جدید را ندارد (ابو زهره، ۱۸۲۴/۴). همچنین اکثر کاربردها نشان می‌دهد این سفرها با هدف طلب رزق صورت می‌گیرد. چنانچه فرد در این‌گونه سفرها مهیا نباید با خطرهایی چون از دست دادن امنیت و برخورد با دشمن (النساء، ۱۰۱) یا مرگ (المائدہ، ۱۰۶) مواجه خواهد بود (جوادی آملی، ۱۱۵/۶). بررسی‌ها بیانگر آن است که در آیاتی که شاهد همنشینی ضرب و ارض هستیم واژه سیر می‌تواند جانشین مناسبی برای ضرب در نظر گرفته شود با این تفاوت که در ضرب طول مدت و نیز هدف اصطلاحاً مادی خاصه در امور معيشتی مدنظر است. ذکر این نکته نیز حائز اهمیت است که همانطور که اشاره شد ضارب در زمین همچون شناگر که باید آب را بشکافد و راه برای عبور باز کند. در قرآن ریشه سیر نیز برای حرکت در خشکی و آب هر دو بکار رفته است (یونس، ۲۲).

### ۳-۳. همنشینی ضرب و سبیل

همنشینی ضرب با «فِي سَبِيلِ اللَّهِ» در النساء، ۹۴ آمده است. در تفاسیر «ضَرَبَتْهُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» رفتن به قصد جهاد (طبری، ۱۳۹/۵؛ طباطبائی، ۴۱/۵) و یا در مشابهت با «ضَرَبَ فِي الْأَرْضِ»، خارج شدن، دور شدن و سفر (طوسی، ۱۴۲) معنا شده است. واژه سبیل ۱۸۱ مرتبه در قرآن بکار رفته است. بیشتر همنشین‌های فعلی «فِي سَبِيلِ اللَّهِ» از ریشه «قَلَّ» هستند که جانشین مناسبی برای ضرب نمی‌باشند.<sup>۱</sup> از میان دیگر همنشین‌های فعلی «فِي سَبِيلِ اللَّهِ» می‌توان به «هجر» اشاره کرد این ریشه هفت بار در باب مفاعله با «فِي سَبِيلِ اللَّهِ» همنشین شده است. هجر ضد وصل و به معنای ترک کردن و اعراض است (ابن درید، ۱/۴۶۸؛ جوهری، ۲/۸۵۱). هجرت به معنای انتقال بی‌بازگشت است و شخص با نیت اقامت دائم جای جدیدی بر می‌گزیند حال آنکه «ضَرَبَ فِي الْأَرْضِ» غالباً با نیت

۱. همچنین از دیگر همنشین‌های فعلی «فِي سَبِيلِ اللَّهِ» عبارتند از «يُنْفُقُونَ، أُخْبِرُوا، أُنْفُرُوا، جَاهَدُوا، يَهَاجِرُوا وَ أَصَابَ» که هیچ‌کدام با توجه به سیاق و معنا نمی‌توانند جانشین ضرب در اینجا باشند.

بازگشت همراه است بنابراین «هاجر» برای جانشینی ضرب در النساء: ۹۴ پیشنهاد نمی‌شود.

از جمله همنشین‌های فعلی «فِي سَبِيلِ اللهِ»، ریشه «نَفَرَ» می‌باشد؛ «اْنْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللهِ».

مشتقات «نَفَرَ» ۱۸ مرتبه در قرآن بکار رفته است. «نَفَرَ / نُفُور» به معنای دور شدن از چیزی و شتافتن به سوی چیزی می‌باشد (ابن منظور، ۲۲۴/۵). معنای «نَفَرَ» در حبسی دور شدن، فرار کردن (السلام، ۳۸۹)، در سربانی دور شدن، اجتناب کردن و در اوگاریتی گریختن و به سرعت رفتن آمده است (مشکور، ۹۲۱/۲؛ زامیت، ۴۰۷). با توجه به شباهت در سیاق و نیز در معنی، بنظر می‌رسد ریشه «نَفَرَ» جانشین مناسبی برای ضرب در النساء، ۹۴ می‌باشد.

### ۳-۴. همنشینی ضرب با بحر/طريق/حجر/سور

از دیگر همنشین‌های «ضرب» در قرآن که به صورت رابطه مکملی مفعولی بکار رفته است، می‌توان به «بحر» اشاره کرد که در ماجرای عبور موسی(ع) و قومش از نیل به آن اشاره شده است؛ «فَاضْرِبْ لَهُمْ طَرِيقًا فِي الْبَحْرِ يَسِّأً» (طه، ۷۷). راهی که از آن تعییر به «طريق» شده است به واسطه اتصال عصای موسی(ع) بر دریا؛ «اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ»، ایجاد و در اثر آن شکافی؛ «فَانْفَلَقَ»، میان دریا پیدیدار شد (الشعراء، ۶۳). بنابراین بار دیگر یکی از مؤلفه‌های معنایی اصلی ضرب، یعنی اتصال / تماس، در اینجا قابل ملاحظه است. به گونه‌ای مشابه، در الحدید، ۱۳ در خصوص درخواست منافقان از نور مؤمنان و ایجاد مانع میان مؤمنان و منافقان، همنشینی «ضرب» و «سور» را شاهدیم؛ «فَاضْرِبْ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ». «سور» به معنای مانع و دیوار بلند است (مصطفوی، ۳۱۴/۵) که در داخل مؤمنان را با رحمت الهی احاطه می‌کند و در خارج عذابی است برای منافقان. از جمله آیاتی که می‌تواند در دستیابی به جانشین مناسب برای ضرب در آیات مذکور راهگشا باشد عبارتند از «وَجَعَلَ بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ حَاجِزًا» (النمل، ۶۱) و «وَجَعَلَ بَيْنَهُما بَرْزَخًا» (الفرقان، ۵۳). در این آیات به ایجاد مرز و مانع میان دو دریای شور و شیرین اشاره شده است. مصطفوی معنای «حجز» را نزدیک به معنای «حجر» ذکر کرده است. «حجز» یعنی فاصل، مانع و حائل میان

دو شیء (مصطفوی، ۲۰۴/۲؛ راغب، ۲۲۱/۱). «برزخ» نیز به معنای مرز و مانع میان دو چیز است (راغب، ۱۱۸/۱). هر دو دسته آیات، آیاتی که ماجراهی عبور موسی(ع) و قومش از دریا را گزارش می‌کند و نیز ماجراهی فاصله میان دو دریا، بیانگر عظمت و قدرت الهی است که اولی با واسطه نبی الهی و دومی مستقیماً از جانب خداوند صورت گرفته است، ضمن اینکه کاربرد «طريق» به عنوان همنشین «ضرب» بیانگر آن است که فاصله ایجاد شده میان دریا، مسیر وسیعی است که با پیموده می‌شود. در البقره، ۵۰ از شکافته شدن دریا تعبیر به «فرق» شده است؛ «وَإِذْ فَرَقْنَا بَكُّ الْبَحْرَ». همنشینی «فَانْفَلَقَ» با «ضرب» در قالب رابطه استدادی در الشعرا، ۶۳ به نوعی تقویت‌کننده معنای ضرب است. «فلق» به معنای جدایی و فاصله به اعتبار شکافندگی است و همین تمایز آن از «فرق» است که معنای آن صرفاً جدایی و ایجاد فاصله است (راغب، ۶۳۲/۱). از این‌رو براساس آیات مذکور ضرب از مؤلفه‌های «قدرت، سنگینی، احاطه، ایجاد اثر و تغییر» در این آیات برخوردار است. لازم به ذکر است جانشینی جعل از ضرب در طه: ۷۷ و به معنای پدید آوردن راه علاوه بر مؤیداتی که ذکر شد، مسئله‌ای است که مفسران نیز به آن اشاره کرده‌اند (ابن‌عاشر، ۱۵۶/۷؛ طوسی، ۱۹۳/۷).

در خصوص ماجراهی استسقای موسی(ع) برای قومش شاهد رابطه استدادی ضرب با «فجر» و «بس» هستیم «اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ / فَانْبَجَسَتْ» (البقره، ۶۰، الاعراف، ۱۶۰). فاء در «فَانْفَجَرَتْ» و «فَانْبَجَسَتْ» عطف به جمله محذوف است و در تقدیر «اضْرِبْ فانفجر / فانبجس» قرار دارد (ابوحیان، ۳۶۸/۱). ضرب در این آیه، انفجار و انیجاد ایجاد می‌کند که منظور در هر دو ایجاد شکاف در سنگ و جوشیدن چشمه‌های آب از آن است، با این تفاوت که «انبجاس» ظهور ابتدایی آب است و «انفجار» ظهور شدید آب. همنشینی این دو واژه با «ضرب» در آیات مذکور بیانگر آن است که ضرب از مؤلفه‌های ایجاد اثر، تحول، قدرت و آشکار شدن برخوردار است. نکته دیگری که لازم است به آن توجه شود تا بیانگر مؤلفه معنایی دیگر در «ضرب» باشد حرف ربط «فاء» است. «فاء» از جمله حروف

ربط پیوستگی است و بندهایی را که از نظر نحوی مستقل‌اند، به یکدیگر مربوط می‌کند و حاصل ترکیب آنها یک جمله مرکب خواهد بود (حجتی‌زاده، ۱۴۹). «فاء» بکار رفته در آیات مذکور در فانقلق، فانفجر و فانبجس «فاء فصیحه» است (درویش، ۱۱۰/۱ و ۴۷۵/۳) و ۷۹/۷<sup>۱</sup> که به جای جمله‌ای محذوف نشسته است تا بر حالت آن دلالت کند و مخاطب را از سرعت تحقق مدلول جمله آگاه کند. به عبارت دیگر بیانگر آن است که به محض تماس عصای موسی(ع) با دریا / سنگ با سرعت و قدرت، راهی برای ایجاد مسیر یا برای جوشیدن آب ایجاد شد. بر این اساس مجدداً بر وجود مؤلفه‌های پیوستگی، اتصال و سرعت به عنوان مؤلفه‌های معنایی اصلی «ضرب» تأکید می‌شود.<sup>۲</sup>

### ۳-۵. همنشینی ضرب با وُجُوه وَ أَدْبَار

عبارت عطفی «وجوه و ادباء» دو مرتبه در محمد: ۲۷ و الانفال: ۵۰ با ضرب همنشین شده است؛ «إِذْ يَنَوَّفُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَيْكُمْ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَ أَدْبَارَهُمْ». برخی مفسران ضرب را در این آیه به معنای زدن گرفته‌اند یعنی فرشتگان جلو و پشت کافران را می‌زنند. برخی نیز گفته‌اند خداوند با تعبیر «ضرب وُجُوه و ادباء» خواسته تا ذلت کفار و عقاب معنوی و تحقیر شدیدی که آنها را از جلو و عقب و از همه سو احاطه می‌کند نشان دهد (ابوزهره، ۳۱۵۸/۶؛ طباطبائی، ۱۰۰/۹). واژه وجه ۷۸ مرتبه و دبر ۴۴ مرتبه در قرآن بکار رفته است. در ادامه آن دسته از آیات شامل واژه وجه / ادباء بررسی می‌شود که رابطه مکملی مفعولی میان آنها با فعل برقرار باشد. از این میان «ولی / تولی» فعلی است که با هر دو مفهوم وجه و ادباء بکار رفته و به معنای گردیدن، اعراض و رویگردانی است (مصطفوی، ۲۲۹/۱۳). ریشه «ولی» در آفروآسیایی به معنای پوشیدن (اورل، ۳۶۱)، در اکدی و حبشي به معنای پیچیدن، چرخاندن، احاطه (بلک، ۱۷۹؛ لسلاو، ۳۲۲) و در عبری

۱. فاء فصیحه فائی را گویند که یا معطوف آن محذوف است یا در جواب شرط مقدر واقع می‌شود (نایف حردان، ۱۴۷).  
۲. افعال دیگر همنشین بحر شامل «فرَّقنا»، «جاوَزْنَا»، «مرَّج»، «سَخَّرَ» و «أَنْتُك» با وجود رابطه مکملی مفعولی با «الْبَحْر»، با توجه به سیاق و معنا نمی‌توانند جانشین ضرب در «اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْر» باشند.

به معنای پیوستن (گزینوس، ۵۳۰) است. همنشینی «ولی» و ادبیات در قرآن در اکثر کاربردها در خصوص رویگردانی از حق خاصه پشت کردن در جنگ بکار رفته است و همنشینی «ولی» و وجه در همه کاربردها در خصوص رویگردانی از بیت المقدس بسوی قبله مسلمانان بکار گرفته شده است. در خصوص باهمآبی ضرب با وجوده و ادبیات در محمد: ۲۷ و الأنفال: ۵۰، در زمان قض روح کفار که در این دنیا همواره به حقیقت و هدایت پشت کرده، از آن فرار میکرده‌اند (التوبه، ۲۵؛ الاسرا، ۴۶؛ النمل، ۸۰)، توسط ملائکه روی ایشان به سوی حق و حقیقتی که از آن فرار میکردن، بازگردانده می‌شود. رابطه استبدادی میان ضرب وجه و عذاب در الأنفال: ۵۰ بیان کننده گرداندن روی و پشت کافران به سوی عذاب است که از این بازگرداندن، تعبیر به ضرب شده است. به عبارت دیگر ضرب وجه و ادبیات کافران به نوعی راندن ایشان از دنیا است و همانگونه که تولی اعراض ظاهری و حقیقی است (قرشی، ۳۲۶/۴)، قبض روح کفار توسط ملائکه و مرگ ایشان نیز فعلی ظاهری و حقیقی است. بنا بر این توضیحات «ولی» به عنوان جانشین ضرب در اینجا معرفی می‌شود.

ریشه «رَهِيقَ» نیز ده مرتبه در قرآن بکار رفته و یکبار همنشین وجوده شده است؛ «وَلَا يَرْهِقُ وُجُوهُهُمْ قَتَرُ وَلَا ذَلَّةً» (يونس، ۲۶). «رَهِيقَ» معنایی نزدیک به «غشی» دارد با این تفاوت که ارهاق به معنای مطلق پوشاندن نیست بلکه پوشاندن با آنچه نسبت به آن کراحت وجود دارد در «رَهِيقَ» مدنظر است (مصطفوی، ۲۶۱/۴) و در قرآن نیز در همه جا به همین معنا بکار رفته است. نظر به اینکه ضرب وجه و ادبیات یک نوع احاطه‌ی سخت و توأم با عذاب است، احتمالاً «رَهِيقَ» می‌تواند دیگر جانشین ضرب در اینجا باشد.<sup>۱</sup>

### ۳-۶. همنشینی ضرب با رقب

ماده رقب و مشتقات آن ۲۴ بار در قرآن بکار رفته است و از این بین یکبار با مصدر

۱. دیگر همنشین‌های فعلی وجهه / ادبیات شامل «أَسْلَمَ، فَاغْسِلُوا، تَلْفَحُ، يَسْوِي، صَكَّ، طَمَسَ وَ غَشَّی»، هیچ‌کدام با توجه به سیاق و معنا نمی‌توانند جانشین ضرب در اینجا باشند.

ضرب در محمد:<sup>۴</sup> همنشین شده است؛ «فَإِذَا لَقِيْتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَصَرِبُ الرِّقَابَ». رقبه یعنی گردن و به تعبیری تمام بدن و در عرف برای بردگان بکار می‌رود (راغب، ۳۶۱/۱). معمول مفسران ضرب را در «ضَرْبُ الرِّقَابِ»، به معنای گردن زدن گرفته‌اند. برای یافتن جانشین ضرب در «ضَرْبُ الرِّقَابِ»، کاربردهای صفتی و فعلی ماده رقب و نیز «فِي الرِّقَابِ» از دایره جستجو کنار گذاشته می‌شوند. بنابراین چهار آیه برای بررسی همنشین‌های «الرِّقَابِ» باقی می‌ماند که در آنها «تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ» (النساء، ۹۲؛ المائدة، ۸۹؛ المجادلة، ۳) و «فَكُّ رَقَبَةٍ» (البلد، ۱۳) آمده است. با توجه به سیاق و معنا، نمی‌توان «فَكٌ» یا «تَحْرِير» را به عنوان جانشین ضرب پذیرفت. نکته قابل توجه این است که از جمله معانی ریشه‌ی ضرب اتصال / بستن / محدود کردن است (اورل، ۱۰۱؛ برون، ۵۶۱) ضمن اینکه رقبه / رقاب در همه جا در قرآن به معنای برده و اسیر است بنابراین شاید بتوان زوج واژگان تحریر-ضرب یا فک - ضرب را با معانی متضاد اسیر آزاد کردن - اسیر گرفتن به عنوان واژگان با معانی متقابل در قرآن معرفی کرد. نکته مهم دیگر این است که «ضَرْبُ الرِّقَابِ» با «هَتَّى إِذَا أُخْتَمْوْهُمْ» و نیز «فَشُدُّوا الْوَثَاقِ» رابطه اشتدادی دارد. ریشه «ثخن» به معنای غلیظ شدن و سنگین شدن در تحرّک و فعالیت است (جوهری، ۲۰۸۷/۵) و ریشه «شد» یعنی محکم بستن و «فَشُدُّوا الْوَثَاقِ» یعنی بندها را محکم کنید. «اثخان» و «شد» تقویت کننده ضرب در اینجا هستند. با توجه به رابطه اشتدادی که ذکر شد، نیز بر اساس نتایج ریشه شناختی ضرب، می‌توان معنای ضرب در «ضَرْبُ الرِّقَابِ» را اسیر گرفتن دانست و نه زدن گردن و کشتن. به عبارت دیگر معنای پیشنهادی بر اساس نتایج فوق برای این بخش از آیه چنین می‌شود: اسیر گرفتن <بی حرکت کردن و از کار انداختن کفار با اسیر گرفتن > محکم کردن بندهای اسیران تا مرحله بعد که همانا منت گذاشتن و آزاد کردنشان است و یا فدیه گرفتن.

### ۷-۳. همنشینی ضرب با آنف

از جمله همنشین‌های ضرب که در الأئفال: ۱۲ شاهد آن هستیم «فَوْقَ الْأَعْنَاقِ» است؛

«فَاضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ وَاضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَان». عنق هم به معنای گردن و هم به معنای بزرگان و رؤسای قوم می‌باشد (راغب، ۵۹۱/۱). مشتقات عنق<sup>۹</sup> مرتبه در قرآن بکار رفته است و بجز در الأنفال: ۱۲، در هیچ‌کدام از آیات رابطه مکملی مفعولی بین فعل و ماده‌ی «عنق» یا بین فعل و «حرف جر<sup>۱۰</sup> + عنق / اعناق» وجود ندارد بنابراین جانشینی برای ضرب در این قسمت بدست نمی‌آید. در قسمت پایانی الأنفال: ۱۲ مجدداً ضرب بکار رفته است؛ «اضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَان». اصل معنای ذکر شده برای «بنان» ثبوت و استقرار است و از مصاديق آن اطراف بدن ذکر شده چرا که به واسطه آن بدن استقرار و استواری می‌یابد (مصطفوی، ۳۶۶/۱؛ راغب، ۱۴۷/۱). کاربرد دیگر «بنان» در قرآن در القيامة: ۴ است که با توجه به سیاق نمی‌تواند جانشین ضرب در اینجا باشد. نکته قابل تأمل آنکه اغلب ترجمه‌ها فاعل ضرب را مؤمنین در نظر گرفته‌اند، این درحالی است که در آیه خطاب مستقیم فعل امر ضرب، نسبت به مؤمنین نیست. بعضی مفسران خطاب در «فَاضْرِبُوا» را ملائکه گرفته‌اند و برای ضرب بالای گردن‌ها و سرانگشتان دو حالت در نظر گرفته‌اند؛ ممکن است همان معنای ظاهری زدن مقصود باشد، و یا کنایه است از احاطه و ذلیل کردن ایشان و اینکه با ارعاب، نیروی امساك را از دست‌هایشان سلب کنند (طباطبائی، ۹/۲۲). دسته اول معنایی بدست آمده از ریشه‌شناسی برای ضرب؛ جمع کردن / احاطه کردن / بهم فشردن، به خوبی با معنای دوم مفسران یعنی احاطه‌ی ذلت‌آور، مطابقت دارد. به عبارت دیگر همچون «ضرب وجوه» و «ضرب ذلة / مسكنة»، «ضرب فوق الاعناق / بنان» را نیز می‌توان بهم آورد، دچار فشردگی کردن و درهم پیچیدنی درنظر گرفت که قوه هر عمل و جسارتی را از شخص می‌گیرد و او را به شدت دچار ضعف می‌کند. به عبارت دیگر ملائکه با احاطه همه جانبه بر مشرکین دستشان را از هر عملی کوتاه می‌کنند. در تأیید این مطلب در خطبه قاصده در نهج البلاعه امیرالمؤمنین در توصیف دشمنی‌های شیطان می‌فرماید: با سپاهیان سواره خود به شما هجوم آورد، هر کجا شما را بیابند شکار می‌کنند، و «يَضْرِبُونَ مِنْكُمْ كُلَّ بَنَان». قطع دست و پا در اینجا کنایه از این است که شیاطین به شما حمله

می‌کنند و شما را از کار می‌اندازند به گونه‌ای که قدرت بر تصمیم‌گیری و چاره‌اندیشی نخواهید داشت (مکارم، ۷/۳۸۲-۳۷۰).

احتمال دیگری نیز می‌توان مطرح کرد. بررسی‌های تاریخی پیرامون واقعه بدر که آیه مذکور در خلال آن نازل شده است، بیانگر آن است که بسیاری از بزرگان قریش که از کفار و مشرکین بودند در این جنگ حضور داشتند از جمله ابوجهل که پیامبر(ص) از او تعبیر به ائمه کفر و فرعون امت کردند (واقدی، ۹۱/۱). این احتمال می‌رود که منظور از اعناق در الأنفال: ۱۲ بزرگان قریش باشد همان‌گونه که در لغتنامه‌ها در معنای اعناق، بزرگان و سران قوم ذکر شده و در «فَظَّلتُ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ» (الشعراء، ۴) نیز به همین معنی ذکر شده است (فخر رازی، ۴۹۱/۲۴؛ این عاشر، ۱۱۳/۱۹) و مراد از فوق اعناق یعنی رأس کفار، همسو با تعبیر پیامبر(ص) که از ابوجهل تعبیر به پیشوای کفار کردند. در جنگ بدر به مسلمانان امر شد تا رئوس کفار را از بدن جامعه اسلامی جدا کنند و دلیل آن را در آیه بعد ذکر کرده است «ذِلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ» (الأنفال، ۱۳). شقاق به معنای جدایی و شکافت است (مصطفوی، ۱۱۳/۶). کفار با جدا کردن خود از اطاعت خدا و رسول به دنبال از بین بردن استقرار و اقامه اسلام بودند. رابطه اشتدادی شاقوا و إضرروا نیز مؤیدی بر این مطلب است که معنای ضرب در الأنفال: ۱۲ جدا کردن ایشان از بدن جامعه است تا به واسطه جدا شدن ایشان زمینه هدایت دیگران فراهم آید. معنای جدا شدن / روی گرداندن همانطور که پیشتر اشاره شد از جمله معانی ضرب است که با نتایج ریشه‌شناسی نیز تایید می‌شود.

### ۳-۸. همنشینی ضرب با اذن

همنشین دیگر «ضرب» در قرآن «اذن» است؛ «فَضَرَبَنَا عَلَى آذَانِهِمْ» (الكهف، ۱۱). این آیه ماجراهی اصحاب کهف را ذکر می‌کند و اینکه خداوند حجابی بر گوش‌های ایشان قرار داد که بیش از سیصد سال به خواب رفتند. بررسی‌های صورت گرفته پیرامون ماده «اذن»

به منظور دستیابی به جانشین احتمالی «ضرب» نشان می‌دهد که این ماده در سه آیه همراه با «جعل» و با ساختار نحوی مشابه ذکر شده است؛ «جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِّهَةً أَنْ يَقْهُمُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا» (الانعام، ۲۵؛ الاسراء، ۴۶ و الكهف، ۵۷)، یعنی خداوند در گوش مشرکین سنجینی و نقل قرار داده است تا مانع باشد از شنیدن حرف‌های نافعی که باعث هدایت می‌شود (ابن عاشور، ۵۷/۶). منظور از «جعل و قر» در گوش ایجاد آن نقلی است که مانع از فهم حق است و به نوعی قطع ارتباط قلی و معنوی. این در حالی است که در ماجرا اصحاب کهف، «ضرب علی اذن» قطع ارتباط مادی را دربردارد و زمینه حقانیت معاد را فراهم می‌آورد.

از جمله وجوه و مؤلفه‌های مشترک میان جعل و ضرب می‌توان به ساختار نحوی مشابه اشاره کرد. وجه مشترک دیگر اینکه ضرب و جعل هر دو افعالی هستند که منشأ اثر و تغییرند. در باهم آبی جعل و اذن مانع ایجاد شده، ممانعت از هدایت می‌کند. حرف اضافه «في» در عبارت «في آذانِهِمْ وَقْرًا» مؤید و بیانگر این ممانعت است، اما در باهم آبی ضرب و اذن مانع ایجاد شده هدایت‌زا و حفاظت‌کننده است و حرف اضافه «علی» در عبارت «علی آذانِهِمْ» مؤید این مسئله است، چرا که این حرف بر قرار گرفتن چیزی بر روی چیز دیگر دلالت می‌کند.

### ۹-۳. همنشینی ضرب با ذله

در البقره: ۶۱ و آل عمران: ۱۱۲ شاهد باهم آبی فعل «ضرب» به صورت مجھول و «ذلة» هستیم؛ «وَضَرَبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلَّةُ / الْمَسْكَنَةُ» و در هر دو آیه مراد قوم یهودند که مورد ضرب ذلت قرار گرفته‌اند. مفسران ضرب در این آیات را الحال حتمی و جدانشدنی ذلت و بیچارگی بیان کرده‌اند (ابن جوزی، ۱/۷۲؛ طوسی، ۱/۲۷۷). از میان مشتقات «ذلة» در قرآن، آن دسته از همنشین‌های فعلی که با رابطه مکملی فاعلی یا نائب فاعلی با ذلة همنشین شده‌اند می‌توانند در کشف مؤلفه‌های معنایی مؤثر باشند. از این میان «رهق» در چهار آیه (یونس، ۲۶-۲۷؛ القلم، ۴۳؛ المعارج، ۴۴) همنشین «ذلة» قرار گرفته است. «رهق»

یعنی پوشاندن، روی هم انباشتن (بلک، ۲۹۹؛ اورل، ۴۴۵ و ۴۴۷). قبل اشاره شد که «رَهِقَ» یعنی پوشاندن با چیزی که نسبت به آن کراحت وجود دارد و در قرآن نیز در همه جا به همین معنا بکار رفته است. رابطه اشتدادی بین «ضُرِبٌ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ» و «بَاوُ بِغَضَبٍ» خود مؤید این مطلب است که ضرب در اینجا نوع خاصی از احاطه یعنی احاطه توأم با سختی و عذاب می‌باشد چرا که این افراد تبعیت الهی را ترک کرده و از هدایت بریده‌اند؛ البقره: ۶۱. وجه مشترک میان رهق و ضرب علاوه بر ساختار نحوی مشابه، در معنای فرآگرفتن و پوشش است؛ در «ضرب» این فرآگیری و پوشش با حرف «علی» بیان شده است، به عبارتی «ضُرِبٌ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ» یعنی ذلت و مسکنت ایشان را فرآگرفت (طبرسی، ۸۱۳/۲). لازم به ذکر است فعل «نال» نیز در رابطه مکملی با ذله قرار دارد اما به سبب عدم وجود مؤلفه مشترک به آن پرداخته نشد.

### ۱۰-۳. همنشینی ضرب و الذکر

«ذکر» دیگر مفهومی است که تنها در سوره زخرف همنشین «ضرب» قرار گرفته است. در این آیه خطاب به اسراف کاران می‌فرماید: «أَفَنَضَرِبُ عَنْكُمُ الذِّكْرَ صَفْحًا» (الزخرف، ۵)؛ آیا در بی روی‌گردانی ذکر از خود هستند. بررسی واژه «ذکر» به منظور یافتن جانشینی برای «ضرب» نشان می‌دهد تعبیر «عرض عن» در آیات «وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِ...» (طه، ۱۲۴) و «فَأَعْرَضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّى عَنْ ذِكْرِنَا...» (النجم، ۲۹) می‌تواند جانشین مناسبی برای «ضرب» باشد. «عرض» در لغت همسو با صرف و به معنای روی‌گرداندن ذکر شده است (راغب، ۱/۵۶۰؛ مصطفوی، ۸/۱۱۵). بعضی لغویون گفته‌اند مراد از «اعراض» روی‌گردانی قلبی و «تولی» روی‌گردانی ظاهری است (نک. التوبه، ۷۶) (قرشی، ۴/۳۲۶). وجود رابطه اشتدادی بین «صفح» با «ضرب عن» در الزخرف: ۵ تشدیدکننده مفهوم «ضرب» است. «صفح» در لغت به معنای انصراف و روی‌گرداندن از جهتی به جهت دیگر، ترک کردن و چشم‌پوشی است و منظور روی‌گردانی قلبی است (جوهری، ۱/۳۸۳) «صفح» در اکثر

کاربردهای خود در قرآن در باهم آبی با «عفو» به صورت رابطه اشتدادی قرار گرفته است و به نوعی بیانگر نوعی از رویگردانی است که پس از ترک عقوبت و از سر رحمت، بزرگواری و گذشت صورت می‌گیرد. در الزخرف: ۵ علی‌رغم رفتار مسروقانه کفار و مشرکان، نزول وحی قطع نشده و رحمت الهی جاری ماند، از این رو مؤلفه معنایی دیگری که در خصوص مفهوم «ضرب» در الزخرف: ۵ به نظر می‌رسد آن است که «ضرب» فعلی است که در درون از رحمت برخوردار است، بسان ماجرای عبور موسی(ع) از نیل که قوم ایشان با رحمت الهی مواجه شدند و یا ضرب امثال الهی که از رحمت الهی نشأت می‌گیرد تا زمینه ساز هدایت انسان باشد.

### ۱۱-۳. همنشینی ضرب و بِالْيَمِين

در الصافات: ۹۳؛ «فَرَاغَ عَلَيْهِمْ ضَرْبًا بِالْيَمِينِ»، ترکیب جار و مجرور «بِالْيَمِينِ» همنشین ضرب شده است. اغلب یمین را در اینجا دست راست و کنایه از قدرت معنا کرده‌اند. بعضی گفته‌اند مقصود این است که من (ابراهیم(ع)) طبق سوگندی که خوردگام و گفته‌ام در کار بت‌هایتان چاره‌ای خواهم کرد (الأَئْبَاء، ۵۷)، آنها را می‌زنم. ریشه «یمن» ۷۱ مرتبه در قرآن بکار رفته و از این بین در ۲۴ آیه یمین / ایمان به معنای راست / دست راست است. برای تعیین جانشین ضرب در «ضَرْبًا بِالْيَمِينِ» مواردی انتخاب می‌شوند که با سیاق الصافات: ۹۳ هم خوانی داشته باشند. اگر بر اساس آراء اغلب مفسران معنای ضرب را در الصافات: ۹۳، ضربه زدن با دست راست بگیریم، افعال «أُوتَى، يَسْعَى، تَخْطُّهُ، أَخْذُ و مَطْوِيٌّ» مؤلفه معنایی مشترک با ضرب ندارند و نمی‌توانند جانشین ضرب باشند. با در نظر گرفتن معنای سوگند خوردن برای «بِالْيَمِينِ» نیز بررسی‌ها انجام شد و به جانشینی برای ضرب دست یافته نشد. نکته قابل توجه اینکه اگر «ضَرْبًا بِالْيَمِينِ» بر طبق نتایج ریشه‌شناسختی معنا شود، معنای بدست آمده از ریشه‌شناسی برای ضرب یعنی اتصال / بهم فشردن / درهم پیچیدن / احاطه، به نظر مفسران که ضرب را در اینجا درهم شکستن بتها توسط ابراهیم(ع) معنا کرده‌اند

نزدیک است. بر این اساس بار دیگر همنشینی «مَطْوِيَّات» با «بِيَمِينِه» در الزمر: ۶۷ بررسی شد. ریشه‌ی طوی به معنای درهم پیچیدن، بستن و جمع کردن (قرشی، ۱۸۰/۷) و پیچیدن/تا کردن است (مشکور، ۵۳۳/۲). همچنین در آفروآسیایی طوی به معنی گرداندن/خم کردن/پیچیدن/بسته‌بندی است (اول، ۱۹۹۵، ص ۵۱). با توجه به مؤلفه معنایی مشترک «ضرب» و «طوی» احتمال جانشینی طوی برای ضرب در اینجا وجود دارد. همچنین در دیگر همنشینی‌های «أخذ» نیز نوعی معنای احاطه و تسلط وجود دارد. بنظر می‌رسد در هر دو آیه الحاقه: ۴۵ و الصافات: ۹۳ چیره شدن با قدرت (یمین) و اتصال مدنظر است.

### ۱۲-۳. همنشینی ضرب و جُيوبِين / بِأَرْجُلِين

دیگر همنشین‌های «ضرب» در النور: ۳۱، «جُيوبِين» و «أَرْجُلِين» هستند. ضرب در «وَلَيَضْرِبُنَّ بِخُمُرِهِنَّ عَلَى جُيوبِينَ» یعنی قرار دادن و اتصال پوشش بر بدنه به منظور ایجاد مانعیت. جیب به معنای سینه، یقه و گریبان سه بار در قرآن بکار رفته است که علاوه بر النور: ۳۱ شامل النمل: ۱۲ و القصص: ۳۲ می‌باشد. در این آیات از آنجا که «أَدْخِلْ» و «اسْكُ» هر دو با حرف جر «فی» همنشین جیب شده‌اند و نیز از نظر معنایی نمی‌توانند جانشین ضرب در النور: ۳۱ باشند. وجود رابطه اشتدادی بین «وَلَيَضْرِبُنَّ» و «لَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ» تأییدی بر معنای اتصال/ایجاد مانعیت برای ضرب در اینجا می‌باشد. همچنین رابطه تقابلی میان «وَلَيَضْرِبُنَّ» و «يُبْدِينَ» در این آیه بیانگر آن است که مفهوم ضرب در مقابل بدو قرار دارد. بدو یعنی آشکار کردنی که با اختیار همراه است (مصطفوی، ۲۵۶/۱). از این رو می‌توان معنای جعل، قرار دادن پوشش و ایجاد مانع را برای ضرب در نظر گرفت.

در خصوص «وَلَا يَضْرِبُنَّ بِأَرْجُلِهِنَّ»، مراد گونه‌ای راه رفتن بر زمین است که در آن صدای خلخال و زینت زنان به گوش رسد (طبری، ۹۷/۱۸). از همنشین‌های «رجل» در قرآن واژه «مشی» است، به معنای راه رفتن با پا با قید اراده (مصطفوی، ۱۲۶/۱۱). پیشتر و

در بحث همنشینی ضرب و ارض، واژه سیر به عنوان مطلق رفت و آمد با پا یا مرکب ذکر شد. بنظر می‌رسد واژه «مشی» نیز گونه‌ای از سیر است که قید حرکت با پا و قدم در آن برجسته است. وجه تمایز ضرب و مشی را می‌توان از این جهت ذکر کرد که ضرب به معنای نوعی راه رفتن است که پاها با قدرت و سنگینی با زمین برخورد می‌کند و ظهور صدا را با خود به همراه دارد، درحالی‌که در مورد مشی این گونه نیست به عنوان نمونه در مشی عباد الرحمن، «هون» (الفرقان، ۶۳) و مشی دختران شعیب(ع) همراه با عفت و حیا گزارش شده است (القصص، ۲۵). نکته قابل توجه آنکه وجود حرف «باء» در آیه به «خمر» و «رجل» نقش متمم می‌دهد. متمم در جمله به معنای فعل یا اسم چیزی می‌افزاید و آن را کامل می‌کند. وجود حرف اضافه در آیه مذکور، نیز در ضرب «بعض‌اک، بسُور و بالَّمِين»، بیانگر مؤلفه متصل کردن و پیوستگی در ماده ضرب است.<sup>۱</sup>

### ۱۳-۳. اضرِبُوهُنَّ

در النساء: ۳۴ و در مواجهه با نشوز زن خداوند به سه عمل؛ «فَعَظُوهُنَّ وَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضاجِعِ وَاضْرِبُوهُنَّ» توصیه می‌کند. واژه نشوز از نشر به معنای مکان مرتفع گرفته شده است و در اصطلاح یعنی عصيان کردن (قرشی، ۶۶/۷). در معنای «اضْرِبُوهُنَّ» اغلب تفاسیر ضرب را زدن غیرمبرح و غیرمؤثر معنا کرده‌اند (طبری، ۴۴/۵؛ قرطبي، ۱۷۲/۵؛ ابوحیان، ۶۲۷/۳). بعضی گفته‌اند باید وسیله زدن فقط دست باشد و یا دستمال تابیده که با منتهای سبکی و سادگی انجام شود (عاملی، ۳۹۴/۲). نیز این ضرب چون فقط جنبه اصلاحی دارد در حد سه مرتبه ضربه خفیف با دست یا مسوک یا چوب نازک بر کتف است (زحلی، ۵۶/۵). بعضی تفاسیر تأکید دارند بر اینکه ضرب به معنای زدن در ابتدای نشوز جائز

۱. از همنشین‌های «رجل» می‌توان به «ركض» نیز اشاره کرد که در سه مورد کاربرد در قرآن، دو مورد به معنای گریختن و در یک آیه به معنای کوییدن پا بر زمین و در خصوص ایوب(ع) ذکر شده است. از آنجا که در «ولَا يَضْرِبُنَّ بَأْرْجَلِهِنَّ» مراد راه رفتن است و نه پای بر زمین کوییدن، با سیاق التور: ۳۱ همخوانی وجود ندارد و رکض نمی‌تواند جانشین ضرب در اینجا باشد.

نیست و حتماً بعد از طی مراحل مرد می‌تواند ضرب انجام دهد؛ «وعظ» نزدیک خوف نشوز است و «هجر» هنگام ظهر نشوز و «ضرب» در وقت تکرار نشوز (ابن‌جوزی، ۴۰۲/۱). بعضی مفسران از قول شافعی نقل می‌کنند که با اینکه ضرب مباح است ولی ترك آن افضل است (فخررازی، ۷۲/۱۰). صاحب تفسیر کاشف می‌گوید: «همه فقها وحدت نظر دارند که کتك نزدن بهتر است. و کسی که در مقابل آزار همسرش شکیبایی می‌کند و او را کنک نمی‌زند از کسی که او را می‌زند در نزد خدا بهتر است» (معنیه، ۳۱۷/۲). بعضاً نیز هیچ نوع زدنی را نپذیرفته‌اند و ضرب را در اینجا ضربه زدن با تازیانه ترك و جدائی معنا کردند (نظام‌الأعرج، ۴۱۵/۲). در بررسی جانشین‌های احتمالی ضرب در این آیه تنها رابطه اشتدادی بین موعظه، هجر و ضرب دیده می‌شود: «فَعَظُوْهُنَّ وَاهْجُرُوْهُنَّ فِي الْمَضاجِعِ وَاضْرِبُوْهُنَّ». مشتقات و عظ ۲۵ بار در قرآن آمده است. موعظه به معنای تذکر و یادآوری به وسیله خیر است به‌گونه‌ای که در قلب فرد رقت ایجاد کند (ازهري، ۹۳/۳). «وعظ» در النساء: ۶۳ با «أعرض» رابطه اشتدادی یا توزیعی و در سیا: ۴۶، با «تَتَفَكَّرُوا» رابطه اشتدادی دارد.

در مواجهه با نشوز زن، خداوند در کنار موعظه، به هجر در مضاجع دستور می‌دهد. بر اساس معنی بدست آمده در ریشه‌شناسی اگر ضرب به معنای روی‌گرداندن و ترك کردن ولو ترك کوتاه مدت برای رفع نشوز زن باشد، و هجر به معنای روی‌گردانی و ترك در بستر یا ترك کردنی که ارتباط دو شیء برقرار است (مصطفوی، ۲۶۲/۱۱)، در این صورت به وضوح رابطه اشتدادی بین ضرب و هجر برقرار است. از نکات جالب توجه این است که خداوند در قرآن وقتی امر به موعظه می‌کند، موعظه را با صفت حسن: «الْمَوْعِظَةُ الْحَسَنَةُ»، می‌آورد و وقتی امر به هجرت می‌کند آن را با صفت جمیل همراه می‌کند؛ «وَاهْجُرُهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا». سؤالی که مطرح می‌شود این است که چگونه امر به موعظهی حسن و هجر جمیل در کنار توصیه به کتك زدن ممکن است قرار گیرد؟ نکته قابل توجه اینکه بر اساس نتایج ریشه‌شناسی، ماده «ضرب» به هیچ عنوان معنای کتك زدن ندارد و نیز در هیچ یک از آیاتی که ضرب در آنها بکار رفته، معنای ضرب تبیه کردن و کتك زدن نبوده است

(حسین نتاج، ۴۰-۶۱). از این رو می‌توان گفت که «ضرب» به معنای «زدن» و لو به صورت خفیف به گفته مفسران در آیه ۳۴ سوره نساء محل تردید است.

جانشین‌های احتمالی واژه «ضرب»، بدست آمده از معناشناسی ساختاری، عبارتند از «صرف، سیر، نفر، ولی، اعراض، طوی و مشی جعل، رهق، ولی، أخذ، طوی». که همگی به نوعی بر رفتن و روی‌گردانی دلالت می‌کنند همچنان‌که مشاهده می‌شود، بر اساس نتایج معناشناسی ساختاری هیچ‌کدام از جانشین‌های بدست آمده برای «ضرب» در قرآن، به معنای زدن/تبیه کردن نیست. آن دسته از جانشین‌های ضرب که معنای احاطه کردن دارند نظیر «رهق»، نمی‌توانند جانشین ضرب در «اضربُوهُنَّ» باشند، زیرا بنظر می‌رسد مرحله سوم از مراحل رفتار با نشوز زن، فعلی مابین بی‌اعتنایی در بستر «واهْجُرُوهُنَّ فِي المضاجع» و شقاد/جدایی «وَإِنْ خِفْتُمْ شِقادَ بَيْنِهِمَا» باشد. جانشین‌های احتمالی برای ضرب در النساء: ۳۴ که با سیاق و معنا هم‌خوانی داشته باشند عبارتند از: «نفر»، «أعراض»، «ولی» و «سیر». جانشین‌های بدست آمده از بررسی ساختاری ضرب ما را به نتایج مشابه ریشه‌شناسی برای معنای ضرب در «اضربُوهُنَّ» رساند زیرا تمامی جانشین‌های احتمالی که با سیاق هماهنگی داشته باشند، معنای روی‌گرداندن، ترک کردن و رفتن دارند. اینکه در بررسی‌های ریشه‌شناختی «ضرب» معنای کتک زدن و تبیه ذکر نشده و این معنا را در معنای لغوی متاخر شاهدیم، به معنای تطور معنایی این واژه با گذشت زمان است که خود می‌تواند از دلایل مختلف برخوردار باشد که پژوهشی مجزا می‌طلبد و طرح آن در این مجال نمی‌گنجد.

### ۱۴-۳. همنشینی ضرب و حنث

کاربرد دیگر ضرب در قرآن را در ماجراهای ایوب(ع) و همسرشان شاهدیم؛ «فَاضْرِبْ بِهِ ولا تَحْنَثْ» (ص، ۴۴). آنچه در تفاسیر خصوص این آیه ذکر شده است بیانگر آن است که حضرت ایوب نذر کرده بود که در اثر اتفاقی و به دلیلی که در دلیل آن اختلاف است

(ماتریدی، ۶۳۵/۸)، اگر بھبود یا بد همسر خود را صد تازیانه بزنند و چون شفا یافت، از جانب خداوند به او امر شد که دستهای گیاه بردار و با آن به همسرت یک ضربه بزن تا قسمی که خورده بودی نشکند و بعضًا گفته‌اند با صد شاخه، به تعداد تازیانه‌ای که قسم خورده بودی، یک ضربه بزن (مقاتل بن سلیمان، ۳/۶۴۸؛ طبری، ۲۳/۱۰۸؛ طوسی، ۸/۵۶۸) برخی تفاسیر نیز به سبب عدم وجود قرینه درون متنی برای رفع ابهام از آ耶، از کنار تفسیر آن گذشته (نک: تفسیر عیاشی و فرات کوفی) یا برای تفسیر از احادیث بهره گرفته‌اند: (نک: تفسیر قمی، نورالقلیین و البرهان). مفسرانی که از احادیث در تفسیر آیه بهره گرفته‌اند، مضروب را همسر ایوب(ع) معرفی کرده‌اند این در حالیست که در آیه ضمیر مؤنثی که بتوان مرجع آن را همسر ایوب(ع) قرار داد بیان نشده، ضمن آنکه دو حدیث منتبه به امام باقر(ع) و امام صادق(ع)، به سبب ارسال سند و وجود افرادی چون عبدالله بن بحر (خوئی، ۱۰/۱۱۷) که فردی مجهول است، احمدبن قطّان (همو، ۲/۸۶)، محمدبن زکریا (همو، ۹/۳۴) و محمدبن عماره (همو، ۳/۲۴۲)، از ضعف‌های متعدد سندی و متنی برخوردار است و اقوال دیگر نیز به دلیل نداشتن مستند قرآنی/روایی و اعتبار عقلی، فاقد اعتبارند (کلباسی، ۱۱۵-۱۲۷). همچنین مفسرانی چون طوسی و طباطبائی به این روایات اعتماد نکرده و یا آن را نقل نکرده‌اند یا به نقد آن پرداخته‌اند (طباطبائی، ۱۷/۳۲۱؛ طوسی، ۸/۵۶۸).

بررسی سایر کاربردهای ضرب در موارد مشابه دو احتمال را به ذهن متبدار می‌سازد: احتمال اول بررسی موارد مشابه «ضرب» در قرآن مانند «اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ / الْبَحْرَ» نشان می‌دهد آنچه ضرب بر آن صورت گرفته، غیرانسان است. بررسی‌های صورت گرفته درباره آیات مذکور (بخش ۳-۴) نشان می‌دهد مراد از ضرب فعلی است که ایجاد فاصله و مانع می‌کند. در ص: ۴۴ نیز همنشینی ضرب و «حنث» در قالب رابطه اشتدادی بیانگر آن است که با انجام فعل ضرب از شکستن عهدی که مؤکد به قسم است جلوگیری می‌شود. به عبارتی در معنای ضمنی «حنث»، نوعی جدا شدن و بریدن از خدا بواسطه نقض عهد قابل ملاحظه است (مصطفوی، ۲/۳۳۹). از این رو به حضرت امر می‌شود بین خود و آنچه او را

از خدا و امر الهی دور می‌کند فاصله و مانع ایجاد کند. حال ایجاد فاصله می‌تواند میان هر چیزی اتفاق بیفتد که در آیه به آن اشاره‌ای نشده است. احتمال دوم بررسی آیه مذکور در کنار النساء: ۳۴ است، چرا که برخی مفسران دلیل تنبیه همسر ایوب(ع) را نشوز ایشان ذکر کرده‌اند، گرچه قرینه‌ای مبنی بر این مدعای آیه قابل ملاحظه نیست (مغنية، ۳۸۲/۶). در این احتمال نیز همان‌گونه که در ۱۳-۳ ذکر شد، منظور از ضرب روی گرداندن، اعراض و ترک کردن است و کنک زدن موردنظر نیست.

#### ۴. نتایج مقاله

مؤلفه‌های معنایی واژه «ضرب» در قرآن را می‌توان براساس روابط بدست آمده از طریق همنشین‌ها و جانشین‌ها که هریک تبیین کننده مفهوم «ضرب» در قرآن‌اند، مورد بررسی قرار داد.

روابط همنشین خود به دو دسته مکملی / دستوری و معنایی قابل تقسیم‌اند. ماده ضرب در محور همنشین با ماده‌های «مثل، الأرض، الحق، الحجر، الْبَحْر، طَرِيق، وُجُوه، فَوْقَ الْأَعْنَاق، كُلَّ بَنَان، الذَّكْر، الرِّفَاب و ضمیرهای مفهولی هُنَّ هُو» از رابطه مکملی - نحوی برخوردار است و از حیث روابط معنایی با واژگانی چون «فلق، فجر، بجس، هجر، ععظ، شقق، ثخن، حنث، عذب و صفح» در رابطه اشتدادی و با واژه «بدو» در رابطه تقابلی است. لازم به ذکر است با توجه به تنوع معنایی ضرب در آیات مختلف، نهایتاً به جانشین مشترکی برای همه‌ی ۵۸ بار بکارگیری ضرب در قرآن دست یافته نشد.

مؤلفه‌های معنایی «ضرب» که از طریق روابط همنشین بدست آمد در دو محور طبقه‌بندی می‌شود:

- محور اول، مؤلفه‌ای که از طریق روابط مکملی به آنها دست یافته شد: اتصال، پیوستن، احاطه کردن، و « فعلی همراه با بروز و نمود خارجی»؛ این فعل قدرت، سنگینی و ایجاد اثر و تغییر را با خود به همراه دارد. همچنین «ضرب» فعلی است که در درون با

رحمت همراه است.

- محور دوم، مؤلفه‌هایی که از طریق روابط معنایی به آنها دست یافته شد: بستن، ترک کردن، روی‌گرداندن، بهم پیچیدن، آشکار شدن.

مؤلفه‌های معنایی «ضرب» بدست آمده از طریق روابط جانشین را نیز می‌توان در دو

محور طبقه‌بندی کرد:

- محور اول، مؤلفه‌هایی که دلالت بر رفتن، بریدن، ترک کردن، روی‌گرداندن می‌کنند چه از حیث مادی و چه معنوی، و در جانشینی واژگان «صرف، سیر، نفر، ولی، اعراض، طوی و مشی» از ضرب قابل دستیابی است.

- محور دوم، مؤلفه‌هایی که دلالت بر احاطه، پوشاندن، بهم فشردن و درهم پیچیدن می‌کنند و در جانشینی واژگان «جعل، رهق، ولی، أخذ، طوی» از ضرب قابل دستیابی است. همانگونه که لغویان متقدم ذکر کرده‌اند این مفهوم بر جمیع افعال اطلاق می‌شود، با این قيد که این افعال غالباً حسی هستند. لازم به ذکر است مفهوم زدن به معنای تنبیه از معانی‌ای است که متأخران در لغت‌نامه‌های خود به آن اشاره کرده‌اند و متقدمان در این خصوص مطلبی ذکر نکرده‌اند و این مسئله بیانگر آن است که در مورد «ضرب» با تطور معنایی مواجه‌ایم.

## کتابشناسی

۱. قرآن کریم
۲. ابن درید، محمدبن حسن، جمهره اللعه، بیروت: دارالعلم للملاین، ۱۹۸۸م.
۳. ابن جوزی، عبدالرحمن بن علی، زدالمسیر فی علم التفسیر، تحقیق عبدالرازق مهدی، بیروت: دارالکتاب العربي، ۱۴۲۲ق.
۴. ابن عاشور، محمدطاهر، التحریر و التنویر، بیروت: مؤسسه التاریخ العربي، ۱۴۲۰ق.
۵. ابن منظور، محمدبن مکرم، لسان العرب، بیروت: دار صادر، ۱۴۱۴ق.
۶. ازهربی، محمدبن احمد، تهذیب اللغة، بیروت: دار احیاء التراث العربي، ۱۴۲۱ق.
۷. ابوحیان، محمدبن یوسف، البحرالمحيط فی التفسیر، تحقیق صدقی محمد جمیل، بیروت: دار الفکر، ۱۴۲۰ق.
۸. ابوزهره، محمد، زهرة التفاسیر، بیروت: دارالفکر، بی تا.
۹. باقری، مهری، مقدمات زبان‌شناسی، تهران: نشر قطره، ۱۳۷۸ش.
۱۰. بی‌پرویش، مانفرد، زبان‌شناسی جدید، ترجمه محمدرضا باطنی، تهران: آگاه، ۱۳۷۴ش.
۱۱. جوادی‌آملی، عبدالله، تفسیر قرآن کریم، قم: اسراء، ۱۳۹۱ش.
۱۲. جوهری، اسماعیلبن حماد، الصحاح: تاجاللغة و صحاحالعربیة، تحقیق احمدعبدالغفور عطار، بیروت: دارالعلم للملاین، ۱۳۷۶ق.
۱۳. خوئی، ابوالقاسم، معجم رجال الحديث و تفصیل طبقات الرواة، قم: الثقافة الاسلامیه فی العالم، ۱۳۷۲ش.
۱۴. حجتی‌زاده، مرضیه، تأثیر نقش‌نماهای گفتمانی واو و فاء در تحلیل معنی آیات قرآن، پژوهش‌های زبان‌شناسی قرآن، سال ششم، شماره دوم، ۱۳۹۶ش، صص ۱۴۲-۱۴۱.
۱۵. حسین‌نتاج، ناهید، ریشه‌شناسی و معناشناسی ساختاری واژه «ضرب» در قرآن کریم با محوریت آیه ۳۴ سوره مبارکه نساء، استاد راهنمای فتاحی زاده، فتحیه، تهران: دانشگاه الزهراء(اس)، ۱۳۹۸ش.
۱۶. درویش، محی‌الدین، اعراب القرآن و بیانه، حمص: الارشاد، ۱۴۱۵ق.
۱۷. دره، محمدعلی‌طه، تفسیر القرآن الکریم و اعرابه و بیانه، بیروت: دار ابن‌کثیر، ۱۴۳۰ق.
۱۸. راغب اصفهانی، حسینبن محمد، مفردات اللفاظ القرآن، بیروت: دارالقلم، ۱۴۱۲ق.
۱۹. زحلیلی، وهبی، التفسیر المنبر فی العقیدة و الشريعة و المنهج، دمشق: دارالفکر، ۱۴۱۱ق.
۲۰. زمخشیری، محمودبن عمر، اساس‌البلاغة، بیروت: دار صادر، ۱۹۷۹م.
۲۱. سامرائی، فاضل صالح، معانی النحو، قاهره: شرکة العاتک لصناعة الكتاب، ۲۰۰۰م.
۲۲. سوسور، فردیناند، دوره زبان‌شناسی عمومی، ترجمه کوروش صفوی، تهران: هرمس، ۱۳۷۸ش.
۲۳. طباطبایی، سیدمحمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، بیروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، ۱۳۹۰ق.
۲۴. طبری، محمدبن جریر، جامع‌البیان فی تفسیر القرآن، بیروت: دارالمعرفة، ۱۴۱۲ق.
۲۵. طوسی، محمدبن حسن، التبیان فی تفسیر القرآن، تصحیح احمدحیب عاملی، بیروت: داراحیاء التراث العربي، ۱۹۶۳م.

۲۶. عاملی، ابراهیم، تفسیر عاملی، تصحیح علی‌اکبر غفاری، تهران: کتابفروشی صدوق، ۱۳۶۰ق.
۲۷. فخررازی، محمدبن عمر، التفسیرالکبیر (مفایخ النبی)، بیروت: دار إحياء التراث العربي، ۱۴۲۰ق.
۲۸. فراهیدی، خلیلبن احمد، العین، قم: هجرت، ۱۴۰۹ق.
۲۹. قرشی، علی‌اکبر، قاموس قرآن، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۱ش.
۳۰. قرطبي، محمدبن احمد، الجامع لأحكام القرآن، تهران: ناصرخسرو، ۱۳۶۴ش.
۳۱. کلباسی، زهرا و همکاران، نقد و بررسی آراء مفسران در تفسیر آیه ۴۴ سوره ص، فصلنامه آموزه‌های قرآنی، ش ۱۳۹۴، ۲۲، صص ۱۱۱-۱۳۲.
۳۲. ماتریدی، محمدبن محمد، تأویلات أهل السنة، بیروت: دارالکتب العلمیه، منشورات محمد علی بیضون، ۱۴۲۶ق.
۳۳. مشکور، محمدجواد، فرهنگ تطبیقی عربی با زبان‌های سامی و ایرانی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۷ش.
۳۴. مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۳۰ق.
۳۵. معنیه، محمدجواد، التفسیر الکاشف، قم: دارالکتاب الاسلامی، ۱۴۲۴ق.
۳۶. مقاتلبن سلیمان، تفسیر مقاتلبن سلیمان، عبدالله شحاته، بیروت: دار احیاء التراث العربیه، ۱۴۲۳ق.
۳۷. نایف‌حدان، صفاء‌عبدالله، الواو و الفاء و ثم فی القرآن الکریم، نابلس: فلسطین، ۲۰۰۸م.
۳۸. نظام‌الاعرج، حسن‌بن محمد، غرائب القرآن و رغائب الفرقان، تحقیق ذکریا عمیرات، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۶ق.
۳۹. واقدی، محمدبن عمر، المغازی، بیروت: اعلمی، بی‌تا.
40. Black, J., et.al, A Concise Dictionary of AKKadie, Wiesbaden, Harrassowitz Verlag, 2000.
41. Brun, J., Dictionarium Syriaco-Latinum, Beryti Phoeniciorum, Typographia PP. Soc. Jesu. 1895.
42. Gesenius, William, Hebrew and English Lexicon of the Old Testament, London: Axford, 1939.
43. Jastrow, Marcus, A Dictionary of the Targumim, the Talmud Babli and Yerushalmi and the Midrashic literature, London/New York: Luzac/Putnam, 1903.
44. Leslau, W., Comparative Dictionary of Ge'ez (Classical Ethiopic), Wiesbaden, Harrassowitz, 1987.
45. Orel, V.E., Stolbova, O.V., Hamito Semitic Etymological Dictionary, Materials for Reconstruction, Leiden, E.J. Brill, 1995.
46. Zammit, Martin. R., A comparative lexical study of Quranic Arabic, Brill Leiden, 2002.